

ارنست مندل

۱۹۲۰-۱۹۲۱ سال های تاریک لنین و تروتسکی



۱۹۲۱-۱۹۲۰ سال های تاریک

ننین و تروتسکی

در پایان جنگ داخلی، اقتصاد شوروی در آستانه ی فروپاشی کامل قرار داشت. سطح تولیدات صنعتی در مقایسه با سال ۱۹۱۴ به میزان ۱۸ درصد و نسبت به سال ۱۹۱۷ تا سطح ۲۴ درصد کاهش یافته بود.^۱ تعداد پرولتاریای صنعتی که در سال ۱۹۱۰ بر ۳ میلیون نفر بالغ می شد در سال ۱۹۲۱ به ۲۰۰ هزار نفر می رسد.^۲ این واقعیت دارد که تعداد مزدبهران، خصوصاً در بخش ادارات دولتی سریعاً رشد می کند و تعداد اعضای اتحادیه های کارگری که در سال ۱۹۱۷ مشتمل بر ۷۰۰ هزار نفر بود، در اواسط سال ۱۹۲۰ تا پنج میلیون نفر افزایش می یابد.^۳ معهذاً، جمعیت شهری تا میزان ۳۰ درصد کاهش می یابد. گرسنگی، بیماری و امراض واگیردار بیداد می کنند، فقر و در نتیجه دل سردی شدید ناشی از آن بیش از همه بر کارگران فشار وارد می آورد.^۴

^۱ - E. H. Carr, The Bolsheviki Revolution, Hamondsworth ۱۹۶۶

L. N. Kritzman, Die heroische Periode der Grossen russischen Revolution, Frankfurt, ۱۹۷۱.

^۲ - I. A. L. Rosenfeld, Promyshlennaia politika SSSR, Moscow ۱۹۲۶.

^۳ - L. N. Kritzman, P. ۱۳۰.

^۴ - T. Cliff, Lenin, vol ۳, London ۱۹۷۸, P. ۱۱۳.

در چنین اوضاع و احوالی است که رهبری حزب بلشویک تصمیم می گیرد که اقتصاد جنگی را رها کند و مشی جدیدی موسوم به سیاست اقتصادی نوین (نپ) را اتخاذ کند که در آن تا حدودی مناسبات بازار مجاز شمرده می شوند. با اجرای این سیاست جدید رشد کاملاً چشم گیری در تولیدات صنعتی، خصوصاً بخش کشاورزی مشاهده می شود که بالطبع بر تعداد کارگران هم افزوده می شود.^۵ این عقب نشینی در جبهه ی اقتصادی، و لیکن، با یک گردش سیاسی ای همراه بود که در ابتداء ممنوعیت احزاب و گروه های سیاسی در خارج از حزب کمونیست پیامدش بود و کمی بعد با ممنوعیت جناح در درون حزب کمونیست کامل شد.

در این اقدامات جدید یک تناقض و پارادوکس وجود داشت. در حالی که پیش تر از این حکومت سعی کرده بود که حداکثر دموکراسی سیاسی منطبق با شرایط جنگی را فراهم آورد، اما، به مجرد پایان گرفتن جنگ داخلی روش کاملاً متفاوتی را در پیش می گیرد.^۶ به نظر ما در این که این اقدام یک اشتباه تراژیک و اسفناکی از سوی لنین و تروتسکی و کل کمیته ی مرکزی حزب بود، جای کوچک ترین شک و شبهه ای وجود ندارد. تروتسکی در سال های آخر حیاتش می نویسد:

"ممنوعیت احزاب اپوزیسیون، ممنوعیت جناح ها در درون حزب را به دنبال داشت. ممنوعیت جناح ها منجر به این شد که هرگونه

^۵ - واگرایی بین صنایع و کشاورزی که موجب بحران موسوم به «قیچی قیمت ها» شد، سرانجام با سنگین تر شدن کفه ی صنایع، اتحاد کارگران و دهقانان را در معرض خطر قرار داد. این نکته از سال ۱۹۲۳ به بعد مشغله ی فکری اپوزیسیون چپ و تروتسکی شد.

^۶ - برای نمونه، هرگاه منشویک ها و سوسیال رولوسیونرها در طی جنگ داخلی علیه ارتش سفید و حکومت های ارتجاعی موضع گرفتند، قانوناً اجازه ی فعالیت داشتند.

تفکری برخلاف رهبران ممنوع شود. یکتاپرستی حزبی که ساخته و پرداخته پلیس بود به مصونیت بوروکراتیکی ای انجامید که انواع بی بند و باری ها و مفاسد از آن سرچشمه گرفته است.^۷

ویکتور سرژ در کتابش به نام "نخستین سال انقلاب اکتبر"، همین مطلب را بیان می کند:

"با نبود احزاب، که از طریق بیان عقاید متفاوتشان منافع طبقات و افشار مختلف اجتماع را نمایندگی می کنند، از شوراهای محلی و شوراهای ملی گرفته تا شورای کمیساریای خلق که تنها کمونیست ها آن ها را اداره می کنند، همگی در یک خلاء عمل می کنند. چرا که این حزب است که در مورد تمام مسائل تصمیم می گیرد و تنها وظیفه ی سایر نهادها صحنه گذاردن بر تصمیمات حزب است."^۸

در توجیه چنین چرخشی دو فرضیه می توانست وجود داشته باشد. اولی کاملاً نادرست و دیگری تا حدودی نادرست (یعنی، با توجه به اوضاع و احوال آن زمان در کوتاه مدت می توانست درست باشد، اما، در دراز مدت کاملاً نادرست). داوری کاملاً نادرست می توانست ناشی از این باور باشد که علیرغم پیروزی در جنگ داخلی، اما، به واسطه ی پیامدها در مرحله ی نخست اقتصاد قحطی و سپس نپ به واقع خطر ضدانقلاب نسبت به گذشته می توانست فزونی بگیرد. این موضع مسلماً چیزی بیش از "اکنونیزم" را با خود حمل می کرد. این موضع محتمل بسیار عجیب می نمود، چرا که کل سنن لنین و حزب بلشویک تا آن زمان همواره خلاف چنین بینشی را نشان می دادند. با توجه به شرایط کولاک ها در آن سال ها که در سرتاسر روسیه

^۷ - L. Trotsky, The Revolution Betrayed, London ۱۹۶۷, PP. ۱۰۴- ۱۰۵.

^۸ - V. Serge, Year One of the Russian Revolution, London ۱۹۷۲, P. ۲۶۴.

پراکنده بودند، به لحاظ سیاسی بسیار ناهمگون و فاقد کوچک ترین تشکیلات سیاسی بودند، حتی از نوع ابتدایی اش، به سختی می توان باور داشت که آن ها از ارتش های کلچاک، ورانگل، دنکین و پیلورسکی که امپریالیزم فرانسه را هم در پشت سر خود داشتند، خطرناک تر می توانستند باشند.

در دید اول به نظر می رسد که استدلال دوم پایش بر زمین محکم تری قرار داشت: پایان جنگ که صلح و آرامش را به جامعه باز گردانده بود شوق و میل به یک زندگی آرام تر را به توده ها نوید می داد، منجمله به کارگران بلشویک. از سوی دیگر به واسطه ی جنگ داخلی طبقه ی کارگر نه فقط به طرز وحشتناکی از تعدادش کاسته شده بود، بلکه دکلاسه هم شده بود. تولید شدیداً افت کرده بود، و بهترین عناصر طبقه ی کارگر جذب ارتش و دستگاه دولتی شده بودند. توده ها علاقه ی خود را به مسائل سیاسی از دست داده، و تمایل و آمادگی شان برای مقاومت در برابر خطر احتمالی ضدانقلاب آتی روز به روز کمتر می شد. در چنین شرایطی برای دفاع از انقلاب می بایست هر چه بیشتر به کادرهای حزبی که از آگاهی طبقاتی برخوردار بودند اتکاء کرد، که این امر به نوبه ی خود اتکاء و وابستگی هر چه بیشتر به دستگاه های ویژه را طلب می کرد.^۹

^۹ - شلیاپنیکف، کارگر فلزکار و رهبر جناح اپوزیسیون کارگر، در کنگره ی دهم حزب ریشخندان لنین را خطاب قرار می دهد و می گوید: "رفیق لنین به خاطر اعمال دیکتاتوری پرولتاریا به نام پرولتاریایی که وجود خارجی ندارد به شما تبریک می گویم." وی علی رغم اشتباهات بسیارش، معهذاً، انتقادات اساسی ای علیه دستگاه حزبی داشت که از سال ۱۹۲۳ به بعد، اپوزیسیون چپ هم این انتقادات را اتخاذ کرد. نگاه کنید به:

R. Daniel, The Conscience of the Revolution, Cambridge, Mass ۱۹۶۰ .

بی شک چنین توصیفی از شرایط روسیه ی شوروی در آستانه ی نپ در مجموع دقیق است. این تحلیل، اما، به این پرسش کلیدی که روند رویدادها کجا به خطا رفتند و یا می توانستند به خطا روند را مطرح نمی کند. یعنی، این پرسش که پیامد اقداماتی که شوراها و دموکراسی درون حزبی را تحدید می کردند چه می توانست باشد؟ در واقعیت امر، با پیاده کردن برنامه ی نپ به سرعت جلوی فروپاشی جامعه گرفته شد. تعداد مزدبگیران نه تنها به میزان سال ۱۹۱۶ رسید، بلکه از آن هم پیشی گرفت، و دستمزدهای واقعی افزایش یافتند. زندگی فرهنگی شکوفا شد. مهارت ها هم از نظر کمی و هم به لحاظ کیفی رشد یافتند. بدین ترتیب، شرایط مادی برای آن که طبقه ی کارگر هر چه بیشتر در اعمال مستقیم قدرت درگیر شود فراهم آمده بود. ادعای دکلاسه بودن طبقه ی کارگر در سال ۱۹۲۴ دیگر ادعای بی ربطی بود، چه رسد در سال ۱۹۲۷. در این سال ها دیگر گرایش عدم علاقه به فعالیت های سیاسی و دل سردی سال های اولیه دهه ۱۹۲۰ کاملاً وارونه شده بود.

به هر حال با توجه به جو محدودیت و نیز سلطه ی دستگاه های دولتی، از سر گرفته شدن فعالیت های سیاسی توده ها امر ناممکنی بود. گسترش رادیکال و اساس دموکراسی شورایی و حزبی پیش شرط اصلی تحقق این همه بود. بدین ترتیب پیامدهای منفی سیاست های نادرست رهبری حزب بلشویک در طی سال های ۲۱- ۱۹۲۰، که مانع از خودگردانی و خودمدیریت کارگران شد، در تثبیت روند بورکراتیزه شدن نقش داشته و به هیچ وجه نمی توان آن ها را انکار کرد.

متأسفانه در همین ایام بود که لنین از تحلیل هایش که زاینده شرایط آن سال ها و به اقتضای زمان بود، یک تنوری عام می سازد. وی می نویسد:

"دیکتاتوری پرولتاریا، اما، از مجرای تشکیلاتی که کل طبقه را دربر گیرد قابل پیاده کردن نیست، چرا که در تمام کشورهای سرمایه داری (و نه فقط در کشور ما، یعنی، یکی از عقب افتاده ترین آن ها) پرولتاریا هنوز بسیار تکه تکه، بسیار خوار و بسیار فاسد است.

... آن تشکیلاتی که کل پرولتاریا را دربر گیرد نمی تواند به طور مستقیم دیکتاتوری پرولتاریا را اعمال کند. این دیکتاتوری را فقط توسط پیشگام طبقه، که انرژی انقلابی طبقه را در خود جذب کرده باشد، می توان پیاده کرد."^{۱۰}

مفاهیم کم و بیش مشابهی هم می توان در آثار تروتسکی در این سال ها یافت، خصوصاً در کتاب "کمونیزم و تروریزم" که بدترین نوشته اش محسوب می شود. برای نمونه تروتسکی در دومین کنگره ی کمینترن می گوید:

"ما امروز پیشنهادی از سوی حکومت لهستان درباره ی انعقاد قرارداد صلح دریافت کرده ایم. چه کسی باید درباره ی این مسأله تصمیم بگیرد؟ ما شورای کمیساریای خلق را داریم. اما، این نهاد خود در برابر چه کسی باید پاسخگو باشد، چه کسی بر آن نظارت داشته باشد؟ آیا طبقه ی کارگر به مثابه یک توده ی بی شکل و بی نظم باید آن را کنترل کند؟ خیر، به منظور بحث حول پیشنهاد مزبور و این که آیا باید بدان پاسخ داد یا خیر؟ ما کمیته ی مرکزی حزب را فرا خواهیم خواند. اگر مجبور به ادامه ی جنگ شویم لزوماً باید لشکرهای جدیدی تشکیل دهیم. در جستجوی یافتن بهترین افراد

^{۱۰} - Lenin, Collected Works vol. ۳۲, P. ۲۱.

سراغ کی می رویم؟ واضح است که به حزب روی می آوریم. به کمیته ی مرکزی آن. و کمیته ی مرکزی هم برای اعزام کمونیست ها به جبهه برای کلیه ی کمیته های محلی دستورالعمل صادر خواهد کرد. در سایر موارد چون مسأله ی ارضی، مسأله ی خواریار، و به طور کلی در همه ی موارد دیگر مجبوریم همین روش را در پیش بگیریم."^{۱۱}

حتی از این بدتر:

"اپوزیسیون کارگری شعار خطرناک تری را مطرح می کند. آنان از اصول دموکراسی بت ساخته اند. آنان حق کارگران در انتخاب نمایندگان را بالاتر از حزب قرار می دهند. تو گویی حزب محق نیست که دیکتاتوری را اعمال کند. شاید موردی پیش آید که دیکتاتوری حزب موقتاً با دموکراسی کارگری در تناقض قرار گیرد... لازم است این روحیه را که حزب به لحاظ تاریخی حق آب و گل دارد را در بین خود بپرورانیم."^{۱۲} حزب بی اعتناء به تزلزلات موقتی طبقه ی کارگر مکلف است دیکتاتوری اش را حفظ کند. این هوشیاری و گوش به زنگ بودن از نظر ما یک عنصر وحدت زای اجتناب ناپذیر و مسلمی است. شالوده ی دیکتاتوری همواره و در هر زمانی بر اصول فرمال دموکراسی کارگری نیست، معهذاً،

^{۱۱} - L. Trotsky, The First Five Years of the Communist International, vol. ۱, New York ۱۹۴۵, PP. ۹۹-۱۰۰.

^{۱۲} - این اصطلاح را پلخانف برای اولین بار در کنگره ی حزب سوسیال دموکرات روسیه

بزار داشت.

دموکراسی کارگری البته تنها روشی است که از مجرای آن توده ها هر چه بیشتر به حیات سیاسی کشانیده می شوند.^{۱۳}

انسان از این که تروتسکی واژه "تزلزلات موقتی" را به کار می گیرد، در حالی که لنین از انحرافات و فساد درازمدت طبقه ی کارگر سخن می گوید سخت دچار شگفتی می شود. بینش جانشین گرایی نزد تروتسکی در این ایام تا حدودی شبیه لنین است: قدرت باید توسط الیگارشی غیر رسمی رهبران حزبی اعمال شود.

چنین توجیهات تنوریک از یک شرایط موقتی و ویژه به تعمیم تنوریک کاملاً نادرستی می انجامد. اما، این همه از آن چه در دید اول به نظر می رسد مبهم تر است چرا که لنین مشخص نمی کند که منظورش از "پیشگامی که انرژی انقلابی طبقه را جذب کرده است" چه کسانی است. مسلم است که منظورش به هیچ وجه هسته ی مرکزی حزب، یعنی، "کمیته ی مرکزی لنینی" نمی تواند باشد. این که لنین، این مارکسیست بسیار فرهیخته، چند ده و یا حتی چند صد نفری را "پیشگام طبقه" قلمداد کند، بسیار مضحک می نماید. شاید منظورش اعضای حزب بود. و یا اعضای کارگر حزب که تعدادشان به چند صد هزار نفری می رسید. اما، اگر منظورش آن بود که این کارگران حزب هستند که باید "دیکتاتوری پرولتاریا" را اعمال کنند، در آن صورت دموکراسی در شوراهها و در درون حزب امر ضرور و بی چون و چرایی می بود. آیا او قشری بین "هسته ی مرکزی" و توده ی حزبی را در مد نظر داشت؟ شاهی برای این ادعا در دست نیست، برای یک چنین بینشی هم پایه ی عینی بسیار کمی می توانست وجود داشته باشد. آیا او مقوله "پیشگام" را فراتر از حزب

^{۱۳} - I. Deutscher, The Prophet Armed, London ۱۹۵۴, PP. ۵۰۸ ۵۰۹.

می دید، به طوری که برخی از افشار میانه را هم دربر می گرفت. مثلاً، نمایندگان اتحادیه های کارگری منتخب خود کارگران؟ مقوله فوق در این باره صراحت چندانی ندارد، چرا که به کرات به "چرخ دنده ها" و "تسمه نقاله" اشاره می کند.

در این نکته جای کوچک ترین ابهامی نیست که لنین هیچ گاه مقوله ی "پیشگام طبقه" را برای اشاره به دستگاه حزبی به کار نمی برد، چه رسد به دستگاه حزب. دولت که نه تنها انتخابی نبود، بلکه کاملاً هم انتصابی بود. او از اوایل ۱۹۲۲ تا زمان مرگش در سال ۱۹۲۴ نگرانی ها و وحشت بسیاری در رابطه با رشد بوروکراسی از خود نشان می داد و عزم خود را جزم کرده بود که به جنگ آن رود^{۱۴}. در ۲۸ مارس ۱۹۲۲ در سخنرانی ای که در برابر یازدهمین کنگره ی حزب کمونیست ایراد کرد "مصرفاً خواستار جدایی و تفکیک کامل دستگاه حزبی از دستگاه های دولت شوروی شد"^{۱۵}. هشت ماه بعد در گزارشش به چهارمین کنگره ی کمینترن می گوید:

"ما دستگاه دولتی کهن را تحویل گرفتیم، این بدبختی ما بود. این دستگاه اغلب علیه ما عمل می کرد. پس از تسخیر قدرت در سال ۱۹۱۷ کارمندان دولت در کار ما اخلاص می کردند. این امر ما را بسیار به هراس انداخت و ملتسمانه به آن ها گفتیم. "لطفاً بر گردید"، آن ها همگی باز گشتند، آن هم بدبختی ما بود. امروزه ما صاحب یک ارتش عظیمی از کارمندان دولتی هستیم، اما، فاقد آن نیروی به اندازه کافی با فرهنگ و فرهیخته ای هستیم که بتواند بر آن ها نظارت واقعی داشته باشد. در اغلب موارد عملاً چنین است. در این جا، این

^{۱۴} - M. Levin, Lenin's Last Struggle, London ۱۹۶۹.

^{۱۵} - Lenin, Collected Works vol. ۳۳, P. ۳۱۴.

بالاها، جایی که قدرت سیاسی را اعمال می کنیم، کم و بیش دستگاه به طریقی کار می کند و امور پیش می رود، اما، در آن پایین، کارمندان دولت دل بخواهانه و سرخود عمل می کنند. هیچ گونه نظارتی بر آن ها نیست، اعمالشان اغلب نه تنها درخلاف جهت اقدامات ما هستند، بلکه حتی با هدف خنثی کردن اقدامات ما هستند. فکر می کنیم که در این بالاها در مجموع چیزی نه بیش از چند هزار، و در خارج از خودمان حدود چند ده هزار از خودمان هستند، اما، در آن پایین به هر حال صدها هزار کارمند دولتی وجود دارد که از ایام تزاری و جامعه ی بورژوایی به ما ارث رسیده اند که هم آگاهانه و هم ناخواسته علیه ما عمل می کنند.^{۱۶}

لنین در آخرین مقاله اش تحت عنوان "بهتر است کمتر باشد، ولی بهتر باشد" به شکوه می گوید:

"دستگاه دولتی ما چنان رقت انگیز است، اگر بگوییم نکبت آور، که به اولین چیزی که باید فکر کرد همانا مبارزه علیه معایش است."^{۱۷}

باز همین نکته را در گزارشش به کنگره یازدهم می بینیم:

"اگر شهر مسکو، با تنها ۴۷۰۰ کمونیست که مصدر مصادر و مناصب هستند را در نظر بگیریم، و نیز اگر ماشین بوروکراتیک عظیم را هم در نظر بگیریم، آن گاه باید از خود پرسیم که چه کسی هدایت می کند و چه کسی هدایت می شود؟ اگر کسی مدعی شود که این کمونیست ها هستند که این توده عظیم را هدایت می کنند باید

^{۱۶} - Lenin, Collected Works vol. ۳۳, PP. ۴۲۸- ۲۹.

^{۱۷} - Lenin, Collected Works vol. ۳۳, P. ۴۸۷

کاملاً در ادعایش شک کرد. واقعیت این است که این کمونیست‌ها نیستند که هدایت می‌کنند، بلکه آن‌ها خود هدایت می‌شوند. این‌جا چیزی شبیه آن حکایتی که در دوران کودکی در کلاس درس تاریخ برایمان نقل می‌کردند اتفاق افتاده است: بعضی اوقات ملتی ملت دیگر را فتح می‌کند. ملتی که فتح می‌کند را ملت فاتح و آن دیگری را مغلوب می‌نامند. این مسأله ای ساده و بسیار روشن است. اما، بر سر فرهنگ این دو ملت چه می‌آید؟ دیگر قضیه به این سادگی نیست. اگر ملت فاتح از فرهنگ عالی تری برخوردار باشد فرهنگ خود را تحمیل می‌کند. اما در حالت معکوس آیا باز هم این کشور مغلوب است که تمدن خود را تحمیل می‌کند؟ آیا شبیه چنین موردی در پایتخت اتحاد شوروی رخ نداده است؟ آیا ۴۷۰۰ کمونیست (تقریباً به اندازه یک لشکر نظامی، و همگی از بهترین‌ها) زیر نفوذ یک فرهنگ بیگانه رفته اند.^{۱۸}

دل‌نگرانی‌های لنین، اما، در وصیت‌نامه اش به اوج خود می‌رسد:

"در واقع امر، ما دستگاه دولتی کهن را از تزار و بورژوازی تحویل گرفتیم... اینک با فرا رسیدن صلح و ارضای نیازهای حداقل در رابطه با قحطی و گرسنگی باید تمام هم خود را وقف بهبود دستگاه اداری کنیم.

فکر می‌کنم چند دوجین کارگر عضو کمیته‌ی مرکزی بهتر از هر کس دیگری می‌توانند بر دستگاه اداری ما نظارت کرده و آن را بازسازی کنند. کمیساریای بازرسی دهقانی و کارگری که مسئولیت

^{۱۸} - Lenin, Collected Works vol. ۳۳, P. ۲۲۸.

این مهم را بر عهده دارد، ثابت کرده است که از عهده انجام وظایفش بر نمی آید... کارگرانی که به عضویت کمیته ی مرکزی در می آیند، ترجیحاً باید از کسانی باشند که سابقه ی خدمت طولانی در بدنه های شوراهای را ندارند... چرا که این دسته از کارگران به نقد به آن سنت ها و تعصباتی که قرار است علیه شان مبارزه کنند خود آلوده اند.

اعضای کارگر کمیته ی مرکزی باید عمدتاً از کارگران اقشار پایینی باشند که حداقل در پنج سال گذشته در بدنه های مختلف حکومت شوروی ارتقای مقام نداشته اند، کسانی که مقوله ی استثمارگر مستقیم و یا غیرمستقیم شامل حالشان نمی شود.^{۱۹}

حتی پیش ترها که مواضعش به این شدت نبود و کلمات ملایم تری را به کار می گیرد در نامه ای می نویسد:

"همه ی ما در لجن زار بوروکراتیک فاسد "دیپارتمان ها" غرق شده ایم. لازمه ی مبارزه علیه این فساد، اقتدار عظیم، عقل سلیم و اراده ای پولادین است. همه ی این دیپارتمان ها گه اند، همه ی این تصویب نامه ها فرامین گه اند."^{۲۰}

وقتی لنین در وصیت نامه اش به "بازرسی دهقانی و کارگری" حمله می کند به واقع مسنول این کمیساریا، یعنی، استالین را مورد هدف قرار می دهد.^{۲۱} این مؤید تغییر مواضع نسبت به گذشته است که در مقابل انتقادهای تروتسکی از کمیساریای "بازرسی دهقانی و کارگری" جانب استالین را گرفته

^{۱۹} - Lenin, Collected Works, Moscow ۱۹۷۷, P. ۶۷۷

^{۲۰} - Lenin, Collected Works vol. ۳۶, P. ۵۶۶.

^{۲۱} - Lenin, Collected Works vol. ۳۳, PP. ۴۸۱-۸۶.

بود و به کنگره ی یازدهم انتخاب استالین به مقام دبیر کلی حزب را توصیه کرد بود.^{۲۲} در پی یک سلسله تجارب سخت و ناخوشایند در مبارزه علیه بوروکراسی رو به رشد بود که لنین تمام هم اش را در مبارزه علیه استالین متمرکز می کند. سرانجام مسأله ی گرجستان موجب برخورد شدید بین آن دو می شود.^{۲۳}

لنین در وصیت نامه اش گذشته را مورد بازنگری قرار می دهد. در این منازعات چنان کلمات و عباراتی را به کار می گیرد که در طول حیاتش حتی یک بار هم مورد استفاده قرار نداده بود. برای نمونه از این که زودتر از این نتوانسته بود علیه باند بوروکراتیک در گرجستان به رهبری استالین اردژونکیده نبرد را آغاز کند، می گوید: "من در برابر پرولتاریای روسیه و جهان کاملاً احساس گناه می کنم." و در جریان این نبرد است که متوحشانه متوجه می شود که در پروراندن هیولای دستگاه مرکزی حزب کمونیست حول استالین تا چه اندازه خود سهیم بوده است. او با تلاشی مذبحخانه کوشید تا در جریان کنگره ی دوازدهم حزب با تهاجمی همه جانبه و یا فراخواندن تروتسکی به یاریش، دست و پای این هیولای وحشتناک را قطع کند.^{۲۴}

"لنین مرا به اطاقش در کرملین فراخواند. او از رشد وحشتناک بوروکراتیزم در دستگاه های شوروی و ضرورت یافتن یک راه حل فوری برای این معضل عظیم سخن گفت. او تشکیل یک کمیسیون ویژه ای در کمیته ی مرکزی را پیشنهاد داد و از من خواست که نقش فعالی در آن برعهده بگیرم. در پاسخ گفتم: "ولادیمیر ایلیچ، من به

^{۲۲} - Lenin, Collected Works vol. ۳۳, PP. ۳۶۳-۶۷.

^{۲۳} - Trotsky; Stalin, vol. ۲, London ۱۹۶۹, P. ۱۷۰.

^{۲۴} - Moscow News, ۲۲ April ۱۹۹۰.

نبرد کنونی علیه بوروکراتیزم موجود دستگاه های شوروی اعتقاد راسخ داشته و سخت معتقدم که به هیچ وجه نباید بر آن چه که می گذرد چشم فرو ببندیم. کارگران، متخصصین، اعضای حزبی و غیرحزبی در پایتخت و شهرستان ها، حتی در دفاتر ناحیه ای و محلی عمدتاً بر اساس وفاداریشان به این و یا آن فرد سرشناس و صاحب قدرت در حزب و گروه حاکم در کمیته ی مرکزی است که دست چین و انتخاب می شوند. هر بار که علیه یک صاحب منصب جزء مبارزه می شود، یک رهبر مهم حزبی را در مقابل خود می بینیم. با توجه به چنین اوضاع و احوالی من نمی توانم این مأموریت مهم را تقبل کنم."

لنین برای لحظه ای به فکر فرو رفت و سپس گفت (نقل به معنی):
 "به بیان دیگر، من به شما پیشنهاد یک مبارزه علیه بوروکراتیزم در دستگاه شوروی را می دهم و شما گسترش این نبرد به منظور مبارزه علیه بوروکراتیزم در داخل دفتر سیاسی حزب را پیشنهاد می دهید."
 در واکنش به این پاسخ غیرمترقبه زیر خنده زدم، چرا که یک چنین جمله بندی سر راست از ایده ای که در مخیله داشتم را خود اندیشه نکرده بودم. در پاسخ گفتم "فرض کنیم که چنین باشد."
 لنین در ادامه می گوید: "بسیار خوب، پس پیشنهاد یک بلوک را می دهم."

من در پاسخ گفتم: "چه شعفی بالاتر از ایجاد یک بلوک با یک انسان خوب."

توافق کردیم که ابتکار عمل دادن پیشنهاد یک کمیسیون ویژه در کمیته ی مرکزی، جهت مبارزه علیه بوروکراتیزم به طور اعم و در دفتر سیاسی به طور اخص، بر عهده ی لنین باشد. او قول داد در باره ی جزئیات تشکیلاتی این قضیه بیشتر بیاندیشد.^{۲۵}

استالین با کمک (آگاهانه و یا ناآگاهانه) دبیرخانه ی لنین و با هم دستی رهبران حزب به استثنای تروتسکی موفق شد که "بمبی" را که لنین برای کنگره ی دوازدهم آماده کرده بود، خنثی کند. زمانی که در ماه مه ۱۹۲۴ کنگره برگزار شد، ماه ها بود که لنین در میدان سرخ مسکو آرمیده بود. کنگره نامه ی لنین را محصول بیماریش دانست و مدعی شدند که این نامه ی "لنین واقعی" نیست^{۲۶}. کلیه ی نمایندگان و رهبران تبتانی کردند که جلو انتشار وصیت نامه ی لنین را بگیرند. به این ترتیب می توان ادعا کرد که لنین در اسارت دستگاه استالین مرد، چرا که دستگاه به او اجازه نداد نه تنها به مثابه یک رهبر سیاسی، بلکه حتی به عنوان یک عضو ساده ی حزب نقش سیاسی اش را بازی کند.

برای لنین در ماه های آخر عمرش هنوز معلوم نبود که چه نهادی بهتر از همه می توانست مبارزه علیه بوروکراسی را به پیش ببرد. مسلماً دستگاه حزبی که خود تا مغز و استخوان بوروکراتیزه شده بود، نمی توانست این وظیفه را بر عهده داشته باشد. کمیته ی مرکزی هم نمی توانست باشد هر چند که مایل بود که توسعه یابد و چند صد کارگری که هنوز در روند تولید کار می کردند و کارگزار تمام وقت دستگاه نشده بودند را به عضویت آن در آورند. اعضای کارگر حزب؟ توده ی وسیع کارگران؟ او مسأله را از زوایای

^{۲۵}-Trotsky; Stalin, vol. ۲, PP. ۱۷۷-۷۸.

^{۲۶}- A. Bek, Nouvelles de Moscou, ۲۳ April ۱۹۸۹.

مختلف مورد بررسی همه جانبه قرار داد اما نتوانست یک پاسخ نهایی برایش بیابد.

بوخارین حاضر نشد که علیه رهبری به اعضای حزب متوسل شود. تروتسکی در طی سال های ۲۷- ۱۹۲۳ متردد بود. گاه به کل اعضای حزب متوسل می شد و گاه نبرد خود را به مبارزه علیه بدنه های رهبری محدود می کرد. تنها از سال ۱۹۲۷ به بعد بود که با مورد خطاب قرار دادن کل پرولتاریا موضعش روشن تر شده و از انسجام بیشتری برخوردار گردید. امروزه دیگر کامل روشن شده که عمق ارتجاع ترمیدوری هیچ راه دیگری برایش باقی نگذارده بود. تنها مسأله ای که باقی می ماند این است که آیا او نمی بایست همین روش را از همان سال ۱۹۲۳ در پیش می گرفت؟

آن دسته از نویسندگانی که سهم اشتباهات سال ۱۹۲۱ لنین در پیروزی جناح استالین را امر مسلم و بی چون و چرا می دانند، اصولاً تغییری را که در تناسب نیروهای اجتماعی شوروی رخ داد را نادیده می گیرند. در سال ۱۹۲۳ نه لنین و نه تروتسکی و نه هیچ یک از جناح های حزب نمی توانست بدون نابودی پایگاه بوروکراسی در جامعه، هم چون امروزه، توده ها را به لحاظ سیاسی فعال کند. تنها اگر کل حزب در تمامیتش علیه بوروکراسی بسیج می شد، شاید بخت موفقیت وجود می داشت. سال ها بعد تروتسکی ارزیابی اش از مسایل آن ایام را چنین توضیح می دهد:

"منتقدان، تبلیغ گران، خبرنگاران، مورخان، شرح حال نویسان و جامعه شناسان آماتور تا کنون به کرات به اپوزیسیون چپ در مورد اشتباهات و روش های مبارزاتی شان پند و اندرز داده اند. مثلاً گفته شده که از زاویه ی مبارزه برای کسب قدرت استراتژی اپوزیسیون

چپ نادرست و غیر عملی بود! نحوه ی برخوردشان به مسأله کاملاً نادرست بود! اپوزیسیون چپ، اما، نه می توانست قدرت را کسب کند و نه اصولاً به این مسأله امید بسته بود، به یقین اندیشمندترین رهبرانش به هیچ وجه چنین نمی اندیشیدند. برای اپوزیسیون چپ، و اصولاً از نظر یک سازمان مارکسیستی و انقلابی، مبارزه برای کسب قدرت تنها در شرایط یک خیزش انقلابی قابل تصور است... اما، کاملاً به وارون، در اوایل سال های دهه ی ۱۹۲۰ و حتی بعدها از خیزش انقلابی در روسیه ی شوروی کوچک ترین نشانی نبود.^{۲۷}

ویکتور دانلیف که بررسی بسیار درخشانى از پیکارهای جناح های مختلف حزب کمونیست در طی سال های ۲۳-۱۹۲۰ ارائه می دهد، وقتی می نویسد: "نبرد علیه قدرت فردی همواره نبرد برای قدرت است (البته نه صرفاً قدرت فردی)"^{۲۸}، کاملاً در اشتباه است و بحث ما آن را اثبات می کند. کسی که به انقلاب پرولتری باور دارد تنها باید برای این مبارزه کند که پرولتاریا قدرت را تسخیر کند و آن هم از طریق بسیج همه جانبه و فعال خود طبقه. در غیر این صورت مبارزه برای قدرت یا سرنوشت یک کودتای محکوم به شکست را به خود خواهد گرفت، و یا از آن هم بدتر هم چون یک زندانی به اسارت طبقه ی بیگانه در خواهد آمد، که در مورد شوروی، این بیگانه بوروکراسی بود. آیا فرمول های جانشین گرایانه لنین و تروتسکی در سال های ۲۱-۱۹۲۰، علی رغم مبارزات بعدی شان علیه بوروکراسی به انکشاف آن ایدئولوژی ای

^{۲۷} - Trotsky; Stalin, vol. ۲, PP. ۲۲۹-۳۰.

^{۲۸} - V. Danilov, „We are staring to learn about Trotsky“, History Workshop Journal, Spring ۱۹۹۰.

که موجب نابودی حزب بلشویک شد، مدد رسانیدند؟ بی تردید تا حدودی آری، اما، به مراتب کمتر از آن چه اغلب تصور می شود. چرا که رهبران و کادرهای حزبی در انتخاب بین موضعی که در سال های ۲۱-۱۹۲۰ بیان شده و نادرست بود از یک سو، و آن موضعی که در سال های ۲۳-۱۹۲۲ طرح شد و در راستای مشی کلی سنت بلشویکی تا سال ۱۹۱۱ بود از سوی دیگر، آزاد بودند و حق انتخاب داشتند. بسیاری از بلشویک های قدیمی به اپوزیسیون سال ۱۹۲۳ پیوستند. بوخارین تا اوایل سال ۱۹۲۳ متردد بود. بدین ترتیب ترانامه ی آن ها نشان داد که اکثریت کادرها مشی غلط را انتخاب کردند. آن هم نه به این دلیل که لنین آن ها را گمراه کرده بود، بلکه هر یک دلایل خود را داشتند.

امروزه با دسترسی به اسناد جدیدی که برای اولین بار انتشار یافته اند مواضع لنین روشن تر شده اند. به نظر می رسد که تا کنگره ی دهم لنین هنوز در مورد مسأله ی اساسی دموکراسی کارگری نامطمئن و متزلزل بود. امروزه دیگر این نکته کاملاً اثبات شده که در حالی که لنین مخالف وجود جناح در درون حزب بود، اما، در عین حال با ریزانف تازه کار که حتی مخالف وجود گرایش هم بود شدیداً به مخالفت برخاسته بود و نه تنها مدافع حق گرایش بود بلکه حتی خواستار حضور نمایندگان گرایشات مخالف در کنگره بر اساس وزنه اشان بود. به همین ترتیب او هم چنین خواهان حضور نمایندگان جناح ها و گرایشات منحل شده در کمیته ی مرکزی بود. زمانی که شلیاپنیکف، رهبر اپوزیسیون کارگری منحل شده، ترسش را از اختناق بیان می کند، لنین در بی پایه بودن واهمه اش می گوید: "مگر پلاتفرم شما در ۲۵۰ هزار نسخه تکثیر نشد و در سرتاسر حزب توزیع نگردید."

افزون آن که، به استناد آندری سوروکین، در همین کنگره ی حزب لنین مطالبی به شرح زیر ایراد می کند که هیچ گاه به چاپ نرسید:

"به هر حال، ظهور کولاک ها و رشد مناسبات خرده بورژوازی اجباراً موجب پیدایش احزاب سیاسی در خور حالشان هم می شود... معضلی که ما با آن رو در رویم این نیست که به این احزاب اجازه ی رشد دهیم یا خیر، چرا که این ها به هر حال به طور اجتناب ناپذیری از بطن مناسبات اقتصاد خرده بورژوازی به وجود خواهند آمد. تنها راهی که در برابر ما قرار دارد، و آن هم یک راه حل محدود، انتخاب بین شکل تمرکز و هماهنگ فعالیت این احزاب است."

از این کلمات چنین استنباط می شود که سوروکین می خواهد به ما بفهماند که لنین در حال برداشتن قدم دیگری بود. یعنی، لنین نیاز عینی به یک نظام چند حزبی در قالب یک "تمرکز" نیروهای سیاسی را به رسمیت می شناخت:

"او این جا و آن جا بر این مطلب پای می فشرد که منشویک ها و سوسیال رولوسیونرها، یعنی احزاب سوسیالیستی ای که در جناح راست منشویک ها قرار داشتند، تنها بدین خاطر که در تعاونی ها بتوانند مشکلات اقتصادی را مرتفع سازند باید اجازه ی فعالیت داشته باشند. آن هم به شرط آن که کمونیست ها نظارت و نفوذ کامل بر آن ها را داشته باشند"... وی در سال های آخر عمرش پیگیرانه در اندیشه ی این بود که نظام دولت شوروی را دگرگون سازد. در طرح برنامه ای که در سال ۱۹۲۲ در مقاله اش با عنوان "یادداشت هایی

برای تبلیغ گران" نوشت او به کرات از قانونی شدن منشویک ها سخن می گوید".^{۲۹}

تراژدی واقعی اکتبر در صحنه ی تاریخ این بود که کادرهای رهبری حزب بلشویک خطر خودکامگی و بناپارتیزم را سرانجام فهمیدند، اما خیلی دیگر، آن هم نه با هم و نه هم زمان.^{۳۰} برای اجتناب از افراط های اواسط دهه ی ۱۹۳۰ دیگر خیلی دیر شده بود. این تأخیر اساساً ناشی از عدم فهم یک پدیده ی اجتماعی جدیدی بود، یعنی، ظهور و قدرت یابی یک بوروکراسی صاحب امتیازی در بطن دولت کارگری. تقریباً کلیه ی این کادرها بهای دیر فهمیدن شان را با از دست دادن جانشان پرداختند.

ارنست مندل

^{۲۹} - Andrei Sorokin, Soviet Weekly, ۳ May ۱۹۹۰.

^{۳۰} - شایعه بود که درژینسکی در اواسط دهه ۱۹۲۰ گفته بود که بناپارت شوروی در حال صعود از پلکان قدرت است و همه ی رهبران اصلی حزب بلشویک را را نابود خواهد کرد. اما، این که در آن زمان از نظر وی، و نیز افراد دیگر، تروتسکی بود که این نقش را بازی می کرد و نه استالین، نکته به هیچ وجه روشن و مسلمی نبود.